

مفهوم سوسیالیزم

پس از سرنگونی دولت سرمایه داری، و استقرار دولت کارگری، از لحاظ اقتصادی باید سه مرحله از یکدیگر متمایز شوند:

• مرحله ی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم

• مرحله ی اول کمونیزم (جامعه ی سوسیالیستی)

• مرحله ی دوم کمونیزم (جامعه ی کمونیستی)

اما، طیف "چپ" این مفاهیم را همواره مخدوش کرده است. آنان بر این اعتقاد بوده و هستند که پرولتاریا به محض کسب قدرت، وارد ساختن جامعه ی سوسیالیستی می شود. برای مثال- با اتکاء بر این نظریات- برخی از آنان (عمدتاً پیروان سابق مسکو) تا همین اواخر جامعه شوروی را يك جامعه "سوسیالیستی" پنداشته و معتقد بودند که سوسیالیزم در شوروی ساخته شده است! (البته، امروز دیگر پس از فروپاشی جامعه ی شوروی، کسی چنین ادعایی را نمی تواند کند). برخی دیگر نیز، با مشاهده انحطاط جامعه ی شوروی به این نتیجه رسیدند که در این جامعه مدت هاست که نوعی سرمایه داری- "سرمایه داری دولتی"- حاکم بوده است. وقایع اخیر در شوروی، چنین تحلیل هائی را در عمل از اعتبار ساقط کرده است. علت اصلی این اختشاش، در عدم درک صحیح از مفهوم سوسیالیزم و بخصوص مرحله ی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم نهفته است.

مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم

از دیدگاه مارکس و انگلس، هیچگاه تفاوت کیفی میان دو مقوله سوسیالیزم و کمونیزم وجود نداشت. سوسیالیزم صرفاً مرحله نخست کمونیزم است. در سوسیالیزم طبقات و دولت از میان رفته و به هر فرد در جامعه به اندازه سهمش در تولید اجتماعی از محصول آن تولید تعلق می گیرد. سپس در مرحله کمونیزم- با رشد کیفی نیروهای مولده در سطح جهانی و وفور اقتصادی- به هر کس به اندازه نیازش تعلق می گیرد. اما قبل از رسیدن به جامعه ی کمونیستی (ابتدا به مرحله نخست- جامعه سوسیالیستی- و سپس مرحله دوم آن- جامعه کمونیستی)، جامعه وارد يك مرحله ی مشخص از تکامل می شود: مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم. جامعه ی در حال گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم عمدتاً از طریق انهدام مالکیت خصوصی بر وسائل تولید (زمین، صنایع، بانک ها و غیره)، انحصار تجارت خارجی و معرفی اقتصاد با برنامه تعیین می شود. در این جامعه، تولید دیگر توسط قانون ارزش تعیین نمی شود. اما در این جامعه، برخلاف جامعه آتی سوسیالیستی، يك تضاد اساسی میان وجه تولید که دیگر غیرکاپیتالیستی است و وجه توزیع که اساساً بورژوانی باقی می ماند، وجود خواهد داشت.

مارکس در "نقد برنامه گوتا"، به تفصیل به بقای نابرابری های اجتماعی در دوران انتقالی و حتی در مراحل اولیه سوسیالیزم اشاره می کند. وی علت این نابرابری ها را بقای معیارهای بورژوایی در توزیع می داند (انگیزه های مادی، مبارزه برای ارتقاء دستمزدها، نابرابری در مصرف و غیره).

این تضاد اساسی دوران انتقالی از این واقعیت ناشی می شود که وجه "تولید" سوسیالیستی در قیاس با وجه تولید سرمایه داری، مرحله بسیار عالی تری از تکامل نیروهای مولده را طلب می کند- مرحله وفور مادی که معیارهای بورژوانی توزیع را غیرضروری می کند.

برای حل تضادهای این جامعه، دو تکلیف اساسی تاریخی می باید تحقق یابند: الف) تقسیم کار طبقاتی، اقتصاد پولی و گرایش به سود جویی و ثروتمند گشتن و کلیه بازمانده های ایدئولوژیک سرمایه داری و غیره می باید آگاهانه از بین بروند. ب) رشد مؤثر نیروهای مولده در راستای ایجاد وفور اقتصادی برای تمامی بشریت می باید تحقق یابد.

در این مرحله، تولید کالایی، طبقات اجتماعی و دولت نیز می باید مرحله اضمحلال خود را طی کنند. در مرحله انتقالی، از دولت صرفاً برای جلوگیری از بازگشت طبقه ی حاکم سابق و تنظیم فعالیت های اقتصادی روزمره استفاده می شود. با پایان پذیرفتن این نقش، دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز باید از بین برود. البته سرعت انهدام دولت و طبقات نه تنها بستگی به مبارزات طبقاتی داخلی دارد، که با مبارزات طبقاتی بین المللی نیز پیوند خورده اند.

نقش دیکتاتوری پرولتاریا

در مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم

در مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم، از میان رفتن دولت با رشد اقتصادی، همگام با یکدیگر باید طی شوند. اما، این روند شاید بطور ایده آل پیش نرود و جامعه بطور اجتناب ناپذیر- با برخی از ناهنجاری های معین بورکراتیک مواجه شود. زیرا که، در جامعه ی سرمایه داری، چنانچه پرولتاریا عموماً در موقعیتی قرار می گرفت که می توانست به محض کسب قدرت به مثابه یک طبقه بر کلیه امور زندگی اجتماعی و اقتصادی نظارت کند، این ناهنجاری های بورکراتیک اجتناب ناپذیر نمی بود. اما، متأسفانه چنین نیست. نظام سرمایه داری کارگران را در کلیه سطوح زندگی بیگانه می سازد و از طریق تحمیل حداقل ۸ ساعت کار روزانه (مضافاً بر وقت هدر رفته برای ایاب و ذهاب به محل کار و زندگی)، کارگران را از رشد فرهنگی- که آنان را قادر به عهده گیری فوری اداره جامعه

می سازد- محروم می کند. کارگرانی که پس از ساعت ها کار طاقت فرسا به محل مسکونی خود باز می گردند، دیگر فرصت مطالعه و ارتقاء سطح فرهنگ خود را نخواهند داشت. تا هنگامی که مدت زمان کار، آگاهانه کاهش نیابد، ابتدائی ترین وضعیت مادی برای مدیریت کارگری جامعه زیست نمیکند. بنابراین، شکلی از نیابت قدرت- که بنویه خود می تواند به ناهنجاری های بورکراتیک منجر شود- اجتناب ناپذیر است.

اما، این قدرت که به نیابت جامعه- در این مرحله- برای از بین بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه سابق گام های مؤثر بر می دارد- می باید شکل ویژه ای داشته باشد. چنین قدرتی می باید دمکراتیک ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. دمکراسی ای بسیار عالی تر از "دموکراسی بورژوائی" حاکم بر کشورهای سرمایه داری. در این مرحله آزادی بیان و تجمع و اعتصاب و غیره برای کلیه ی قشرهای اجتماعی توسط قدرت دولتی نوین باید تضمین گردند (مگر برای آنان که مسلحانه قصد براندازی قدرت اکثریت مردم را دارند). این قدرت، "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا" نامیده می شود. قدرتی است که به نمایندگی از کارگران و زحمتکشان و متحدین آنان (اکثریت جامعه)- براساس تضمین دمکراسی کارگری (قدرت شورایی)- روند عبور از سرمایه داری به سوسیالیزم را تسهیل و عملی می کند. به قول مارکس تنها ضامن انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم همانا استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است. هر شکل دیگری از قدرت و یا جایگزینی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و قدرت شورایی با "دیکتاتوری حزب" و یا "خبرگان روشنفکر" و سرکوب مخالفان سیاسی به نام طبقه کارگر محکوم به شکست است و امر انتقال به سوسیالیزم را مسدود کرده و وضعیت را برای بازگشت سرمایه داری هموار می کند.

در شوروی چنین شد. اختناق استالینیستی علیه طبقه ی کارگر و زحمتکشان و ملیت ها و سرکوب دمکراسی کارگری، مرحله انتقال به سوسیالیزم را متوقف کرد

و جامعه را نهایتاً به عقب (یعنی سرمایه داری) باز گرداند. در جامعه ی شوروی، رهبری حزب بلشویک- به نمایندگی شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان- قدرت سیاسی را بدست گرفت و اقدامات اولیه در راستای استقرار قدرت شورایی و امر انتقال به سوسیالیزم را عملی کرد. اما به علت انزوای انقلاب در سطح جهانی و جنگ داخلی که منجر به از بین رفتن پیشروی انقلابی و کارگری شد، در این جامعه به تدریج ناهنجاری های بورکراتیک غالب شد. مبارزه نئین علیه بورکراسی نیز با مرگ وی متوقف شده و مبارزه اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی نیز شکست خورد. استالین و دار و دسته به نمایندگی از قشر بورکرات (و بازماندگان رژیم تزار) به نام طبقه کارگر و متکی بر اعتبار انقلاب اکتبر، قدرت را از طبقه ی کارگر غصب کردند و جامعه را عاقبت "در مارپیچ بوروکراسی" (سرمایه داری) به عقب برگرداند.

اهداف و اصول سوسیالیست های انقلابی در سال ۱۹۹۵ انتشار یافت.